

دکتر کریم مجتهدی

## زندگی نامه هگل



آیا می‌توان تفکر فیلسوفی را بدون در نظر گرفتن سوانح زندگانش مورد مطالعه قرار داد و افکار او را از فرد او که در هر صورت مشروط و مقید به مکان و زمان خاص بوده است مجزا ساخت؟ با اطمینان و قاطعیت بدین سوال نمی‌توان جواب مثبت داد. زیرا تفکر فلسفی بالاخره از ذهن شخص معین و فرد خاص که فیلسوف نامیده می‌شود تراوش می‌کند، و این شخص در شرایط و اوضاع و احوال خاص فرهنگی یا بعرضه وجود می‌گذارد و به زبان مادری خاص تفکر می‌کند و از سنت اجتماع خاص تاءثیر می‌پذیرد، و با اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی خاص آن اجتماع و خصوصیات فنی و تکنیکی کار، و وضع حکومت و اختلاف میان طبقات و غیره روبرو می‌شود. بدین صورت آنچه بر ذهن او می‌گذرد و آنچه بر زبان وی با بر قلم او جریان می‌یابد، ابتداءً به ساکن نیست و از وضع موجود که خود ادامه وضع گذشته است تأثیر می‌پذیرد.

پس آیا پاسخ سؤال ما باید منفی باشد؟ در این صورت هم خطر این توهم می‌رود که تفکر ارزش و اعتبار مستقلی نداشته باشد و فرق میان تاءمل عمیق فلسفی و اعتقادات نا- آگاهانه افراد مردم معلوم نگردد. اگر نتوان منکر تأثیر زمانه در تفکر فیلسوف شد همچنین نمی‌توان منکر تأثیر افکار فیلسوف در زمانه گردید. تأثیر و تاءثر متقابل است بهمین دلیل

شاید بتوان نظر هگل را به یاد آورد و گفت که ضرورت روزگار به مثابه " وضع " (۱) است که با تفکر آزاد فیلسوف " وضع مقابل " (۲) روبرو می شود و اگر این تقابل به وجود نیاید نه فقط فرهنگ از رشد و گسترش باز می افتد بلکه فهم جریان تاریخ نیز مقدور نمی گردد. بدون شک متفکرین زیادی قبل از هگل از این حقیقت آگاه بوده اند. مثلاً " متفکری چون افلاطون وقتی آرمان خود را بیان می کند سعی دارد مشخصات مدینه فاضله را روشن سازد، تصور نمی رود که از امور واقع موجود زمان خود غافل بوده باشد. آرمان او نسبت به واقعیت زمان اوست که معنی می یابد. تصور اینکه فلسفه افلاطون فاقد واقع بینی باشد سخت اشتباه است. همچنین دکارت وقتی که به بیان اصول روش تحقیقی خود می پردازد لازم می بیند گزارشی واقعی از زندگی خود را نیز برای توجیه گفتار خود ضمیمه نماید. البته هگل اگر هم با آگاهی بیشتری از افلاطون و دکارت به چنین کاری نپرداخته باشد، در هر صورت اصول فلسفه او چنان است که فیلسوف را به ناچار در رابطه دیالکتیکی با زمان و روزگار خود می گذارد.

در فلسفه هگل همیشه مساله " اینجا و اکنون " مطرح است. فیلسوف نه فقط تحول و تعالی تفکر را ممکن می سازد بلکه چون تفکر جزوی از هستی است فیلسوف از رهگذر تجسس ظاهرا " ذهنی خود شریک در تحول هستی می شود. نفس فلسفه در نظام فکری هگل در عالیترین مرحله روح قرار دارد و از طریق فلسفه است که روح دو جنبه ظاهرا " متفاوت خود یعنی جنبه " درون ذاتی " (۳) و جنبه " برون ذاتی " (۴) را یکجا در می یابد و در لحظهای از صیوروت خود به حریت و آزادی نزدیک می گردد. فیلسوف هگلی در یک گفت و شنود دائمی با خود و با غیر خود است. تعیینات فردی او اهمیت دارد زیرا با در نظر گرفتن این خصوصیات است که گفتار غیر شخصی او وارد تاریخ انضمامی و واقعی می شود. فلسفه اگر غیر شخصی است و در آن من و توئی نیست، در عوض این تفکر کلی و غیر شخصی در هر صورت " اینجا و اکنون " به زبان فردی جزئی و شخصی بیان میشود و چون چنین است در واقعیت روزانه تاریخ وارد می شود. هر قدر ظاهرا " یک نظام فکری انتزاعی به نظر آید، باز چون آنرا فردی بیان می کند که تعیینات خاص او و شرائط روزگار او رانمی شود منکر شد در نتیجه آن نظام فکری معنائی در تاریخ به دست می آورد.

حتی کلام الهی نیز چون از زبان پیامبران شنیده می شود وارد تاریخ می شود، در غیر این صورت انسان نه فقط از آن غافل میماند بلکه این کلام چون از موجود نامتناهی نازل شده کوچکترین



مصرف انسانی که در هر صورت متناهی است پیدا نمی‌کرد .

با در نظر گرفتن این مطلب که از لحاظ فلسفه هگل هر نظام فکری در هر صورت ارزش و اعتبار تاریخی خود را از این جهت به دست می‌آورد که توسط فیلسوفی معین با خصوصیات ملی و قومی خاص بیان می‌شود می‌توان تعجب کرد که چرا شخص موقعی که به فلسفه هگل توجه پیدا می‌کند گرایش متداول او بر اینست که این فلسفه را به‌حق از زندگانی این فیلسوف انتزاع کند . با اینکه یکی از مریدان هگل به اسم کارل روزن‌گرانق در جلد نوزدهم آثار کامل هگل ( که از سال ۱۸۳۱ بمعد در برلین منتشر شده است ) دقیقاً جزئیات زندگانی این فیلسوف را یادداشت کرده است نظر متداول بر اینست که زندگانی این فیلسوف بمثابه زندگانی کانت بر روی هم جالب توجه نیست و بدون کوچکترین حادثه خاصی رخ داده است . گوئی چون هگل مثل کانت بیشتر عمرش را بتدریس پرداخته است و چون سرنوشت معلمی برای همه یکسان است ، نیازی به تجزیه و تحلیل و توضیح اضافی درباره حیات آنها لازم نمی‌نماید . مثل اینکه آنچه در درون و در فکر می‌گذرد جزوی از زندگی شخص نیست و ارزشی نمی‌توان برای آن قایل شد .

شاید یادآوری اجمالی زندگی نام‌هگل برای دانشجویان یا اشخاص متفنی کمی خواهند آشنائی بیشتری با او و فلسفه اش پیدا کنند خالی از فایده نباشد خاصه همانطوریکه اشاره رفت از نظر این فیلسوف یک نظام فکری در رابطه دیالکتیکی دائمی است با فیلسوفی که آنرا بیان می‌کند و عدم توجه بیکی از دو قسمت این تقابل مانع از فهم واقعی هر یک از آنها می‌شود .

پرتال جامع علوم انسانی

هگل در ۲۷ ماه اوت در سال ۱۷۷۵ در شهر اشونگارت متولد شده است . خانواده او جزو مسیحیان پیرو لوتر بوده و به تعصب در اعتقاد و ایمان خود شهرت داشت است . این خانواده ظاهراً " جزو اقلیتی بوده است که در قرن شانزدهم به علت گرایش صادقانه به تعلیمات لوتر سخت مورد آزار و اذیت قرار گرفته و به ناچار موطن اصلی خود یعنی "گارتنی" را ترک و به " سوآب " مهاجرت کرده است . پدر هگل کارمند ترکیبی بوده است و مادرش زنی بافهم و دارای ذوق سلیم . هگل کودکی بوده است ظاهراً " بدون ظرافت و کوچکترین

استعدادی در امور ذوقی و تخیلی نداشته است . می‌گویند او وزن اصوات و موسیقی را در نمی‌یافته و هیچ‌گاه نتوانسته است مثل همسالان خود در قصه و آواز یاد بگیرد . بعدها هم علاقه‌مندی نسبت به موسیقی نشان می‌دهد و دربارهٔ این هنر به تجزیه و تحلیل می‌پردازد فقط جنبه نظری دارد نه عملی .

با این حال هگل کودک زودرسی بود و علاقه فوق‌العاده‌ای به یادگیری داشته و مصاحبت بزرگسالان را بر کودکان همسال ترجیح می‌داده است . او در تحصیل پرکار و منظم و دقیق بود بطوریکه همیشه مورد تحسین آموزگاران خود قرار می‌گرفت .

هگل از پانزده سالگی روزنامه خصوصی داشته و به یادداشت فعالیت‌های مختلف خود پرداخته است . ازین سن خود را عادت داده بود خلاصه‌ای از کتابهایی را که می‌خوانده است تهیه کند و در سن نوزده سالگی " نقد خرد محض " کانت را خوانده و خلاصه‌ای از آن تهیه کرده است . هگل علاوه بر علاقه فوق‌العاده به مطالعه ، همیشه می‌خواست است در جریان امور سیاسی و اجتماعی قرار گیرد و در بازی شطرنج مهارت داشته است . در سال ۱۷۷۷ وقتی هگل شهر اشتوتگارت را به منظور ورود به مدرسه الهیات شهر توبینگن ترک می‌کند دیگر مرد پخته‌ای شده است و فضائل دانشجویی نمونه در او جمع است ولی گویی هیچ‌گاه با جوانی آشنائی نداشته و نخواهد داشت .

دورهٔ مدرسه الهیات توبینگن بطور اجباری پنج سال بوده است و در آنجا دو سال فلسفه و دو سال الهیات تدریس می‌شده است . سال آخر به تهیه رسالهٔ پایان نامه اختصاص داشته است . بر روی هم هگل نه ازین شهر خوش می‌آمده است و نماز این مدرسه ، لباس سیاه اجباری برای دانشجویان و اینکه هر یک از آنها به نوبت می‌بایستی بر سر میز غذا موعظه‌ای بکنند تنفری در هگل بر می‌انگیخته است - البته او با وجود ناخشنودی از وضع این مدرسه با علاقه و نظم به تحصیل پرداخته و تمام مدت مشغول مطالعه بوده است . یکی از همکلاسه‌های او درین باره گفته است که او درین دوره بیشتر به فلسفه کانت توجه داشته تا به کتابهای مقدس مذهبی .

در سال ۱۷۸۹ هگل مانند تمام همکلاسه‌های خود توجه فوق‌العاده‌ای به اخبار مربوط بانقلاب کبیر فرانسه نشان می‌دهد و معروف است که او به اتفاق دوست جدید خود شلینگ (۱) برای تجلیل از انقلاب فرانسه حتی درختی به اسم آزادی درین شهر می‌کارند . باز در همین سالهاست



که او دو زبان انگلیسی و فرانسه را نیز فرا می‌گیرد و دوستی او با شلینگ و هولدرلینگ (۱) در تحول افکار و شخصیت او تاثیر به‌سزائی می‌بخشد. هولدرلینگ استعداد فوق‌العاده‌ای در شعر دارد و مثل هگل به قدامت عشق می‌ورزد و شلینگ از هر دوی آنها جوانتر است و فقط پانزده سال دارد ولی با وجود سن اندک قادر است بنحو بسیار عمیق فلسفه کانت و فیخته و آثار یونانیان و تورات را تفسیر کند.

در مدرسه توبینگن هگل بر عکس دیگر دانشجویان در موقع فراغت نهمشیربازی می‌کرده است نه اسب‌سواری. هیچگاه رقص یاد نمی‌گیرد و به‌همین دلیل مورد توجه زنان واقع نمی‌شود. زنهای او را "پیرمرد" (۲) خطاب می‌کرده‌اند و این اسم تا آخر عمر بر روی او میماند "پیرمرد".

بعد از دو سال تحصیل در مدرسه الهیات توبینگن یعنی در بیست‌سالگی هگل برای به دست آوردن مدرک دوره فلسفه رساله کوچکی به رشته تحریر درآورد که موضوع آن بعثت انقلاب کبیر فرانسه از لحاظی باب روز است. عنوان این رساله ازین قرار است "چگونه می‌توان انسانی را که نه به بقای نفس اعتقاد دارد و نه به وجود خداوند ملزم به انجام وظائفش کرد؟" جوابی که هگل در رساله خود به این سؤال داده است تا حدودی ملهم از فلسفه کانت است با این حال در این رساله برعکس روش کانت تمایلی برای اثبات وجود خداوند از لحاظ عقل نظری دیده می‌شود. هگل ضمناً "درین رساله این سؤال را طرح کرده است که آیا تفکیک عواطف از عقل در فلسفه کانت کار صحیحی بوده است یا نه؟ سه سال بعد هگل امتحان درس الهیات را می‌دهد و برای بدست آوردن مدرک تحصیلی مقدمه "پایان نامهای به زبان لاتینی تحت عنوان "مشکلات کلیسای جدید و رنسانس" می‌نگارد. این رساله جنبه دینی ندارد و در حقیقت آنچه از او طلب امتحان الهیات خواسته می‌شده است شامل هیچ‌سؤال بوده است که او باید بدون کوچکترین اظهار نظر شخصی بدانها جواب دهد. بعد از اتمام تحصیلات هگل بعد از چند هفته استراحت در خانه پدری در شهر اشتونگارت بالاخره شغل تدریس را اختیار می‌کند و موقتاً "به تقلید از کانت و بعضی دیگر از فلاسفه بی‌بضاعت آلمان به تدریس خصوصی در خانواده‌ها می‌پردازد. در این مدت علاوه بر یادداشت‌های روزانه، در سال ۱۷۹۵ کتابی تحت عنوان "زندگانی مسیح" و در سال ۱۷۹۶ کتابی تحت عنوان "نقد مفهوم دین تحصیلی" به رشته تحریر در می‌آورد. در سال ۱۷۹۹ پدر هگل در می‌گذرد و بالاخره هگل درسی و یک‌سالگی بجای دوست خود شلینگ که در

واقع اسیر شهرت و محبوبیت زودرس خود شده است ، در دانشگاه ایانا مشغول تدریس می شود . شروع قرن نوزدهم در زندگانی هگل اهمیت خاصی دارد زیرا در چند سال اول این قرن کوشش کرده است وضع خاص فلسفی خود را مشخص کند و اختلاف میان افکار خود را با فیخته از یک طرف و با شلینگ از طرف دیگر روشن سازد . رساله های که بعنوان شرط ورود بدانشگاه نوشته است هم جنبه علمی و فنی دارد و هم جنبه وطن پرستی . عنوان رساله " بررسی نجوم جدید کپلر و نیوتون و کانت " است و در آن سعی کرده است به حق یا به ناحق از کپلر در مقابل نیوتون و از آلمانیها در مقابل انگلیسی ها دفاع کرده باشد : گفته های او مقبول می افتد و دقیقاً " کار خود را در نیم سال تحصیلی زمستانی سال ۱۸۰۱ - ۲ آغاز می کند . هشت درس به عهده او گذاشته می شود چهار درس عمومی که در حدود سی دانشجو دارد و چهار درس خصوصی که در حدود ده دانشجو دارد . برنامه کلاسهای او با شلینگ مشترک است و عنوان کلی این دروسها " نظام های فلسفی " است که شامل منطق ، مابعدالطبیعه ، فلسفه طبیعت و فلسفه روح می شود - در تابستان سال ۱۸۰۵ هگل درسی درباره حق طبیعی و در زمستان همان سال دروسی در تاریخ فلسفه و فلسفه طبیعت و فلسفه روح و ریاضیات محض تدریس میکند . در تابستان سال ۱۸۰۶ باز در فلسفه طبیعت و فلسفه روح پدیدارشناسی و منطق درسهائی می دهد . چنانکه قبلاً اشاره شد ، بدون شک بین سالهای ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۶ است که فلسفه هگل بتدریج نظام قطعی خود را بدست آورده است . این چند سال واقعا " دوره ای بودماست که او از اصالت فلسفه خود نه فقط آگاه شده بلکه خطوط اصلی تفکر و اصول روش خود را تعیین کرده است .

البته باید یادآور شد که در دانشگاه ایانا اصولاً " نحوه تدریس و تعلیم هگل بانحوه کار شلینگ تفاوت داشته است . شلینگ با مهارت و بلاغت استثنائی خود اغلب سر کلاس به بدیهه گوئی می پرداخته است و لحن او چنان بودماست که خوانه ناخواه مخاطب را تحت تاثیر قرار می داده ، در صورتی که هگل در موقع تدریس بریده بریده صحبت می کرده است و مثل این بودماست که مطالب خود را جستجو می کند و بدون مراجعه به یادداشت های خود قادر به صحبت نیست . شلینگ نسبت به آثار و افکار دیگران سختگیری نمی کرده است در صورتی که هگل در این نوع مواقع مراعات هیچ کس و هیچ چیز رانمی کرده است . در سال ۱۸۰۳ شلینگ از ایانا می رود ولی مذاکرات بی دربی او با هگل موجب می شود که هگل بمسائلی که شلینگ طرح کرده است توجه فوق العاده ای معطوف دارد . از جمله این مسائل که بعداً در کتاب



" پدیدار شناسی روح " مورد بحث قرار می‌گیرد از اینقرار است :

" چه چیزی " " من محض " درباره خود از تجربه حسی به دست می‌آورد ؟ " چگونه می‌توان پدیدارها را به یک اصل برگرداند و نسبت به مطلق مرتبط ساخت ؟ " امکانی را که فلسفه کانت از پدیدارها سلب کرده چگونه می‌توان بدانها بازگرداند ؟ " . در سال ۱۸۰۶ مجموعه درسهائی که هگل درباره این مسائل تدریس کرده است به چاپ می‌رسد و دست به دست بین دوستان او و تمام کسانی که به فلسفه علاقمندند می‌چرخد . ولی فعالیت‌های فرهنگی هگل در همین سال به علت ورود سربازان ناپلئون و خود او به شهر ایانا متوقف می‌ماند و دانشگاه این شهر نیز تعطیل می‌شود . در نتیجه در سال ۱۸۰۷ هگل به شهر بامبرگ می‌رود و سردبیر روزنامه می‌شود . درین سالها فرانسویها بحث انتقادی و سیاسی را ممنوع کرده‌اند و فقط یک روزنامه خبری اجازه انتشار دارد . البته آلمانیها در مقابل مهاجمین به مقاومت ملی دست می‌زنند و بطور مخفیانه و غیر مستقیم برضد آنها اقداماتی می‌کنند . یکی از طرقی که آلمانی‌ها برای مبارزه با دشمن انتخاب می‌کنند اصلاح تعلیمات در مدارس و متوسطان شدن به تبلیغات غیر مستقیم یعنی تجهیز حس وطن پرستی جوانان از راه تدریس است . شاید به همین دلیل هگل از این که در نوامبر ۱۸۰۸ یعنی در سی و هشت سالگی او را مدیر دبیرستان شهر نورمبرگ انتخاب می‌کنند خشنود می‌شود و با علاقه و پشتکار مشغول خدمت می‌گردد . قرار است این مدرسه از هر لحاظ نمونه باشد و هگل عملاً " تمام مسئولیتها را به عهد می‌گیرد . او علاوه بر اینکه کارهای مربوط به حسابداری و کاربرداری و اداری و انضباطی را خود انجام میدهد ، در سه کلاس آخر دبیرستان نیز بطور مداوم به تدریس اخلاق و فلسفه می‌پردازد . برای هر یک از سه کلاس مذکور هگل برنامه خاصی تهیه می‌بیند و موادی که در هر یک از این سه کلاس تدریس می‌کند به ترتیب زیر است :

کلاس اول - مقدمات فلسفه که شامل نظریه‌های مختلف درباره حقوق و اخلاق و دین است .

کلاس دوم - پدیدار شناسی روح ( شعور به خود - عقل ) - منطق ( وجود - کیفیت و کمیت - ماهیت - پدیدار - جوهر - علت - تاثیر متقابل - تنازع احکام کانت - مفهوم و معنی ) .

کلاس سوم - نظریه درباره مفهوم ( مفهوم - حکم و استدلال - تعین - معانی ) - منطق

( منطق مبتنی بر وجودشناسی - منطق مبتنی بر طبیعت و مواد آلی ) - علم الروح ( مفهوم روح - عاطفه - تصور - تفکر ) روح عملی ( حق - اخلاق - دولت ) روح تعین یافته ( دین و علم ) .

هگل هر کدام از این دروس را سر کلاس جزوه می گفتماست و شاگردان موظف بوده اند دقیقاً تمام مطالب را یادداشت کنند . او دائماً " به شاگردان خود توصیه می کرده است که از خواندن آثار بی ارزش خودداری کنند و آنها را بیشتر تشویق به مطالعه آثار افلاطون و کانت می کرده است . ضمناً " باید یادآور شد که در این کلاسها و در محیط مدرسه مانع از بحث سیاسی می شده است .

هگل در سال ۱۸۱۱ یعنی در چهل و یک سالگی بادیوشیزه ماری فوق توشرکه بیست سال از او جوانتر است ازدواج می کند . این زن زیبا نیست ولی از خانواده بسیار اصیل شهر نورمبرگ است . هگل تا آنجائی که برای او مقدور بوده است در حق این زن عشق و محبت نشان داده است ، حتی برای او اشعاری به سبک رمانتیسیم سرودماست . هگل در زندگانی خانوادگی نمونه ای از نظم و دقت بوده است . تمام مخارج را در کتابچه حساسی یادداشت می کرده است و حتی فلکی برای پس انداز داشته است . کم نامه می نوشته است و در این مورد هم مثل تمام موارد دیگر اهل بدیهه سرائی نبوده است . می گویند هر نامه را چند بار تصحیح می کرده و گاهی ارسال آنرا الی الابد به تعویق می انداختماست .

بالاخره در شهر نورمبرگ تحریر کتاب معروف منطق را به پایان می رساند و جلد اول آنرا در سال ۱۸۱۲ و جلد سوم آنرا در سال ۱۸۱۶ به انتشار می رساند و درست در همین سال دعوت دانشگاه هایدلبرگ را می پذیرد و برای تدریس بدانجا می رود . درین شهر در مدت کمتر از یکسال موفق به تحریر کتاب " دائرالمعارف فلسفی " می شود و علاوه بر انتشار این کتاب سالنامه های دانشگاه هایدلبرگ را نیز نظارت می کند و سه مقاله بسیار مهم در آنها به چاپ می رساند .

درست است که تا این تاریخ کسانی که با آثار هگل آشنائی داشته اند اهمیت کار او و قدرت فلسفه او را می دانستند ولی باید گفت شهرت اجتماعی هگل چه در داخل آلمان و چه در خارج ، از سال ۱۸۱۸ به بعد یعنی از موقعی که برای تدریس به دانشگاه برلن دعوت می شود آغاز می گردد .

درین شهر هگل یادداشتها و جزوه های مختلف خود را درباره " فلسفه حقوق و اعمال



دولت " از نو تصحیح کرده به چاپ می‌رساند . در مقدمه این کتاب است که عبارت معروف " وحدت امر معقول و امر واقع " نوشته شده است . با اینکه این کتاب و مقدمه آن سخت مورد انتقاد قرار می‌گیرد و هگل با گستاخی و بدون مراعات هیچ چیز و هیچ کس بدانها جواب می‌دهد ولی چنانکه اشاره شد شهرت او درین سالها بجائی رسیده است که از لحاظ فلسفی هیچکس را یارای مقابله با او نیست و این شهرت حتی از مرزهای آلمان خارج شده است . مگر درین سالها به مسافرت می‌پردازد . ابتداءً به جزیره روگن و بعد به شهر " درست " و به سویس می‌رود . نگارخانه شهر " درست " نظر او را بی‌اندازه جلب می‌کند و اغلب آثاری که او بعداً " بعنوان مثال در کتاب فلسفه هنر خود آورده است از این نگارخانه است . او به هلند و وین و پاریس هم می‌رود سخنرانیهایش دربارهٔ فلسفه هنر و بخصوص فلسفه تاریخ نظر عموم را جلب می‌کند تا آنجا که اشخاص غیر متخصص هم درباره افکار او به‌گفت‌و‌شنود می‌پردازند . در سال ۱۸۳۰ هگل بمقام ریاست دانشگاه برلن انتخاب می‌شود و اداره صداسا دو هزار و هشتصد دانشجو به عهد او گذاشته می‌شود . گویا چنین کاری برای او خالی از اشکال نبوده است . در تابستان سال ۱۸۳۱ مرض وبا در برلین شیوع می‌یابد و در ۱۴ نوامبر همان سال هگل بر اثر همین بیماری فوت می‌کند .

اطلاعاتی که درباره شخص هگل باقی مانده بسیار اندک است . او ظاهر خوش‌آیندی نداشته است و اعمال و رفتارش فاقد ظرافت و بسیار عادی و شاید هم مبتذل بوده است و تلفظ بعضی از کلمات از زبان او نامفهوم بمنظر می‌رسیده است . حضار کلاس او حتی در دوره شهرتش در برلین از یکنواخت بودن صدای او و مطالب مشکلی که بیان می‌کرده است ملول می‌شده‌اند و بهمین دلیل عده زیادی فقط از روی کنجگاو در کلاسهای او حاضر می‌شده‌اند . لباس او همیشه یک شکل و اغلب به رنگ خاکستری بوده است . می‌گویند موقعی که عصبانی می‌شده است ، حالت صورت او غیر قابل تحمل و وحشتناک می‌نموده است . با این حال هیچکس نمی‌تواند منکر قدرت این مرد در تفکر فلسفی بشود ، او بدون شک نبوغ منحصر به فردی داشته است . نبوغی که مبتنی بر حوصله ، پشتکار و اراده‌ای همراه با مال اندیشی بوده است . اطلاعات او در زمینه‌های مختلف اعم از فلسفه الهیات و ریاضیات ، هیئت و سیاست و حقوق و تاریخ و هنر و غیره . . . حتی امروز اعجاب آور می‌نماید ( ۱ ) .

۱ - مطالب اصلی این مقاله درباره زندگانی هگل از کتاب تاریخ فلسفه ریوو Rivaud و کتاب فرانسوا شاتله F. Chatelet تحت عنوان " هگل " اقتباس شده است .